

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

حکومت در عصر حضور معصوم

مراجعه به قرآن شریف این نکته را آشکار می کند که شئون و مناصب پیامبر - صلی الله علیه و آله - منحصر در ابلاغ پیام الهی و انداز مردم نیست. بلکه علاوه بر آن، وجود مقدس آقا رسول الله - صلی الله علیه و آله - مأمور به برپایی حکومت دینی و نظام اسلامی بودند. برای نمونه، قرآن برای پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - شأن جهاد با کفار و منافقان، تشویق مؤمنان به مقاتله و جنگ با مشرکان و قضاوت را قائل است. که این ها فراتر از صرف ابلاغ پیام الهی و انداز مردم است. برای هر یک از این مناصب آیه ای را به عنوان شاهد می آوریم:

«يا أيها النبي جاهد الكفار والمنافقين و اغلظ عليهم»^۱

«يا أيها النبي حرض المؤمنين علي القتال»^۲

«و ما كان لمؤمن و لا مؤمنة إذا قضی الله و رسوله أمرا أن یكون لهم الخیره من أمرهم»^۳

علاوه بر این آیات با مراجعه به تاریخ عرب قبل از اسلام، این حقیقت آشکار می شود که عرب جاهلی فاقد حکومت و سلطه ی سیاسی منظم بود. در چنین شرایطی پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - اقدام به تأسیس نظم سیاسی و احداث حکومت کرد. بد نیست به برخی از اقدامات پیامبر که شاهد تاریخی است بر تأسیس دولت اشاره کنیم.

(الف) پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - میان قبایل مشتت و پراکنده ی عرب، وحدت ایجاد کرد.

(ب) مدینه را مرکز حکومت خویش قرار داد و از آن جا حکام و والیانی را به مناطق دیگر گسیل داد.

(ج) توصیه ها و بخش نامه های رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - به برخی فرستادگان خویش به مناطق، شاهد روشنی بر وجود بعد حکومتی در زعامت رسول گرامی است.

(د) گذشته از همه ی این ها، اسلام مشتمل بر قوانین و تکالیفی است که بدون برپایی دولت دینی، نمی توان آن ها را اقامه کرد. تنفیذ و اجرای احکام جزایی اسلام مثل قصاص، دیات و حدود و همچنین تولی و اجبات مالی مسلمین نظیر دریافت، تقسیم و مصرف زکات، خمس و غنائم، جز در سایه سار حکومت و نظام ممکن نیست.

مسأله ی امامت هم در کلام اسلامی پاسخ به این سؤال است که آیا تعالیم اسلام در مورد ولایت سیاسی پس از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - سکوت کرده است یا نه؟ شیعه معتقد است که در حجه الوداع و در کنار برکه ی غدیر، سرپرستی امت اسلامی بر عهده ی امیرالمؤمنین - علیه السلام - واگذار شده است. کلمه ی مولا در کلام نورانی «من كنت مولاة فعلي مولاة»^۴ به معنای ولی و سرپرست است نه دوست و همنشین. جالب اینکه پیامبر تمام اختیارات خود را با همان حد و حصر به عینه به علی - علیه السلام - منتقل می کند. ائمه ی بعد از امام علی و امام حسن - علیهما السلام - هم به دلیل فراهم نبودن شرایط مناسب، از برپایی حکومت خودداری می کردند. اما به هیچ وجه این کناره گیری به معنای عدم اعتقاد به برپایی نظام سیاسی نبوده است. بر پایی عدل جهانی که با ظهور امام زمان - عجل الله

۲. تحریم، ۹

۳. انفال، ۶۵

۴. احزاب، ۳۶

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۸۶

تعالی فرجه الشریف- تحقق می یابد هم دلیلی است روشن بر اندیشه ی حکومت اسلامی و ولایت حجت خدا بر مردم. در زیارت جامعه از اهل بیت- علیهم السلام- با القاب «قاده الامم» و «ساسة العباد»^۱ یاد شده است که همه، نشان از زعامت و رهبری حضرات معصومین- علیهم السلام- دارد.

جمع بندی: در زمان حضور معصوم- علیه السلام- حکومت دینی وجود داشته است و قائد و رهبر آن هم شخص حضرات معصومین- علیهم السلام- بوده اند.

حکومت در عصر غیبت

حکومت برای بشر امری است ضروری و عقلی. زیرا عدم حکومت مساوی است با هرج و مرج. اگر ما علت تشکیل حکومت را درک کنیم هیچ نیازی به اقامه ی برهان عقلی بر ضرورت وجود حکومت نداریم. اسلام نیز ضرورت وجود حکومت را تأیید کرده و روی آن تأکید فراوانی دارد. اصلا هدف اصلی انبیاء- علیهم السلام- در گرو تشکیل حکومت است. پیامبرانی مثل حضرت داوود و سلیمان و نبی اکرم- علی نبینا و علی آله و علیهم السلام- که موفق به تشکیل حکومت شده اند و در وصول به هدف، توفیق بیشتری داشته اند. خیلی از احادیث با موضوع حکومت اسلامی، در طول تاریخ حذف یا جعل شده است؛ که این خود گواه روشنی است بر اهمیت مقوله ی حکومت اسلامی. با این بیان ما باید به دشمنان حق بدهیم که با حاکمیت صالحان مخالفت بورزند؛ نغمه ی جدایی دین از سیاست سر بدهند و با چنگ و دندان به مبارزه ی با تشکیل حکومت دینی بپردازند.

ادعای اسلام این است که دینی عمومی است برای همه افراد، در همه ی مکان ها و زمان ها. پس پرچم اسلام تا قیام قیامت، در اقصی نقاط دنیا برافراشته می شود و خورشید درخشان آن هیچ گاه به غروب، افول نمی کند. این عمومیت، اقتضا می کند که حتی در زمان غیبت امام عصر- عجل الله تعالی فرجه الشریف- هم علم حکومت بر قرار باشد. به ویژه اینکه اسلام، دینی است عبادی و سیاسی. امام خمینی- رحمه الله- می گفت: «هر کس منکر تشکیل حکومت شود، منکر اجرای احکام و عمومیت و جاودانگی احکام اسلام است».

ولایت فقیه

در اندیشه ی سیاسی شیعه، ولایت امامان معصوم- علیهم السلام- به انتصاب است و نه انتخاب. یعنی امامت سَمَی نیست که با انتخابات و مشورت مردم تعیین شود. بلکه امامت و ولایت از جانب خداوند تبارک و تعالی و به ابلاغ رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- است. پرسش مهم قابل بحث آن است که آیا در عصر غیبت امام زمان- عجل الله تعالی فرجه الشریف-، فقهای عادل با عنوان ولی فقیه، به ولایت و نیابت عامه از معصومان- علیهم السلام- نصب شده اند یا نه؟ آیا دایره ی اختیارات آن ها در حد معصومین- علیهم السلام- است یا کمتر؟ برای پاسخ گویی به این سؤالات جا دارد پس از بحث لغوی در معنای ولایت، نظریات گوناگون علماء شیعه را به طور مختصر بیان کرده و تاریخچه ی ولایت فقیه را از نظر بگذرانیم.

معنای ولایت فقیه

ولایت به لحاظ لغوی بر معانی متعددی نظیر نصرت و یاری، دوستی، تصدی امر دیگران و سلطه و سرپرستی دلالت دارد. از میان این معانی متعدد، معنای تصدی و سرپرستی و تصرف در امر مردم، با آنچه از ولایت فقیه اراده می شود، تناسب بیشتری دارد. کلمات مشتمل بر این معنا، در قرآن به کار رفته و صفت خدا و پیامبر و امام- علیهم السلام- قرار گرفته است:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»^۱.

ولایت فقیه به معنای آن است که در زمان غیبت، فقیه عادل، سزاوار تصدی و سرپرستی جامعه ی اسلامی است و او به این موقعیت شرعی و اجتماعی نصب شده است.

انواع ولایت

محور اصلی در بحث ولایت فقیه، آن است که آیا فقیه عادل از جانب معصومان به ولایت امت منصوب شده است؟ در واقع «ولایت انتصابی فقیه» و نیابت او از معصوم - علیه السلام - در اجرای احکام و اداره ی شؤون اجتماعی - سیاسی جامعه ی مسلمین محل اصلی مباحث در باره ی ولایت فقیه است. ما دو نوع ولایت داریم:

۱) ولایت انتصابی: فقیه عادل و جامع شرایط در عصر غیبت، نائب امام زمان - ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء - است و از طرف شخص امام - علیه السلام - برای اداره ی جامعه نصب شده است. فقیه عادل از طرف امام - علیه السلام - بر مردم ولایت دارد. پس در ولایت انتصابی، فقیه عادل، وکیل مردم نیست بلکه سیمت خود را از ناحیه ی ادله ی شرعی و نصب امام معصوم - علیه السلام - دریافت کرده است. بنابراین اقبال و همراهی مردم در اصل منصب و ولایت او تأثیر گذار نیست.

۲) ولایت انتخابی: در این ولایت، مردم با انتخاب و بیعت خویش به فقیه، ولایت می دهند. در واقع منتخب مردم، وکیل آنان در اداره و سرپرستی امور جامعه است.

اثبات ولایت انتصابی: گفتیم که جامعه ی اسلامی در زمان غیبت امام معصوم - علیه السلام - باید دارای حکومت و به تبع آن زعیم و رهبر باشد. همچنین می دانیم که حکومت در درجه اول از آن ذات اقدس الهی است و کسی حق حکومت دارد که از طرف او نصب شده باشد. زیرا خدا همان طور که توحید در خالقیت هستی دارد، توحید در حاکمیت هستی نیز دارد. و چون همه ی حاکمیتها بالعرض است، بالاخره باید به حاکمیت بالذات الهی ختم شوند. پس باید حکومت از سوی حاکم مطلق اعطا شود؛ یعنی حکومت، امری است که از بالا به سوی پایین می آید و انتصاب آن با اذن و اجازه ی صاحب اصلی حکومت یعنی وجود مقدس خداوند متعال امکان پذیر است. روایات و ادله ی مربوطه در کتب فقهی، ملاک های حاکم و رهبر مسلمین را تعیین کرده اند. کارشناسان دین و اهل خبره بر اساس این ادله، مصادیق رهبر را تشخیص داده و کشف می کنند.

در صورتی که ولی فقیه انتصابی باشد، نقش مردم در حکومت، انتخاب خبرگان است. البته این انتخاب هیچ نقشی در مشروعیت و فعلیت ولایت فقیه ندارد بلکه تنها، مشروعیت ولایت فقیه، انتصابی بودن است که از جانب شرع صورت گرفته است. و حکومت اسلامی هم از آن جهت که با اذن الهی صورت پذیرفته مشروعیت پیدا می کند.

اساساً در کلمات علماء تعبیر «نیابت» وجود دارد نه «انتخاب». نائب هم از جانب منوب عنه تعیین می شود نه آحاد مردم. نیابت دو مزیت دارد. اول: همگی موظف به پیروی از اویند چون نائب به منزله اصل است. ثانیاً: هیچ گونه عزلی از این منصب نیست چون به نصب مردم نیامده تا با عزل مردم عزل شود. بحث انتصابی یا انتخابی مهمترین مسئله اختلاف بین شیعه و سنی است.

خلاصه: وظیفه اهل حل و عقد که در نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران همان خبرگانند، کشف و تشخیص ولی فقیه است. به عبارت دیگر: خبرگان، جعل مقام ولایت یا انشاء نصب ولایت نمی کنند؛ بلکه آنان ولی فقیه را به جامعه اسلامی معرفی می کنند.

نقش مردم در انتخاب ولی فقیه

آیا انتصابی بودن ولی فقیه با انتخاب مردم در تناقض نیست؟ معنای جمهوریت و رأی اکثریت چه می شود؟ و به طور کلی نقش مردم در به روی کار آمدن رهبری حکومت اسلامی در چیست؟ در جواب باید گفت که حجیت رأی اکثریت، مطلق نیست؛ بلکه مقید به دو قید است: الف) باید رأی اکثریت، عقلانی باشد. ب) در چارچوب احکام الهیه و شرع مقدس باشد. در صورت فقدان این دو شرط، رأی و نظر مردم از درجه ی اعتبار ساقط است.

حق این است که اگر ادله ی روایی بر ولایت فقیه تمام باشد، منصب ولایت برای هر فقیه جامع الشرایط اثبات می شود. هرچند در یک عصر صد نفر باشند. این ولایت به نحو فعلی برای آنان ثابت است و به هیچ امر دیگری نظیر انتخاب خبرگان یا رأی مردم توقف ندارد. به عبارت دیگر ولایت فقیه وامدار اقبال مردم نیست، بلکه مقبولیت و تحقق عینی این ولایت به همراهی و خواست مردم گره خورده است. ناگفته پیداست که تمام فقهاء جامع الشرایط که دارای منصب ولایت هستند، نمی توانند مستقیماً تصدی امور جامعه را بر عهده داشته باشند. طبیعی است که با تصدی یک فقیه جامع الشرایط، وظیفه از دیگر فقیهان صاحب منصب ولایت ساقط می شود. بنابراین با انتخاب خبرگان یا اقبال مردم به یک فقیه عادل، منصب ولایت از دیگران سلب نمی شود، بلکه آنان مادامی که فقیه عادلانه دار امور است، وظیفه ای در اعمال ولایت ندارند. پس فعلیت حکومت به انتخاب مردم است و ولایت فقیه از ناحیه مردم تثبیت می شود نه انتصاب و انتخاب. نقش مردم در حکومت دوران غیبت بر دو محور اساسی استوار است:

۱) رأی به خبرگان و کشف رهبر به طور غیر مستقیم نه انتخاب

۲) مشورت و مساعدت کردن ولی فقیه.

پس ملت، در انتخاب رهبر و حکومت، هم در مرحله حدوث و هم در مرحله ی بقاء، دارای مشارکت جدی است.

تاریخچه ی ولایت فقیه

پیشینه ی ولایت فقیه به آغاز فقه باز می گردد. می توان گفت اعتقاد به ولایت فقیه از مسلمات فقه شیعه محسوب می شود. اختلاف موجود میان فقهای شیعه در قلمرو ولایت فقیه است نه در اصل آن. ولایت داشتن فقیه عادل در قضاوت و امور حسبیه^۱ مورد اتفاق است. آنچه محل اختلاف است، ولایت فقیه در اموری فراتر از این موارد است. یعنی ولایت فقیه در امور اداری و سیاسی جامعه که از آن به «ولایت عامه ی فقیه» یا «نیابت عامه ی فقیه» از معصومان تعبیر می شود.

برخی از مخالفان ولایت فقیه تلاش دارند که ولایت فقیه را بحثی نوظهور و ساخته و پرداخته ی دست متأخرین القا کنند. در حالی که این نظریه در تمامی اعصار فقاهاست شیعه قائلان معتبری داشته است. محقق کرکی - رحمه الله - از فقهای بزرگ شیعه در قرن دهم، نیابت عامه ی فقیه جامع الشرایط را مورد اتفاق و اجماع اصحاب دانسته است و فقدان و نبود چنین ولایتی را مایه ی تعطیلی و بی رونقی امور شیعیان قلمداد کرده است.

برخی فقها بر روی این تأکید دارند که اقامه ی حدود الهی شأن فقیه عادل است. و حتی در برخی روایات آمده است که اقامه ی حدود از وظایف قاضی نیست. بلکه رتق و فتق این امور به عهده ی فقیه عادلانه است که در رأس حکومت قرار دارد. حتی در کلام برخی فقها آمده است که میان نیابت عام^۲ با نیابت خاص^۳ تفاوتی در حیطه ی ولایت وجود ندارد.

۱. مراد از امور حسبیه اموری است که شارع مقدس در هیچ شرایطی راضی به ترک آن ها نیست. نظیر سرپرستی کودکان، مجانین و سفیهان بی سرپرست.

۲. نیابت عام: کسی که در عصر غیبت کبرا به درجه ی فقاهاست و اجتهاد نائل شود، او نایب امام زمان است به صورت عام

۳. نیابت خاص: کسی که در زمان حضور معصوم با تنفیذ مستقیم امام زمان خودش، نایب و جانشین امام زمان می شود در شهری خاص. مثل مالک اشتر که قرار بود در مصر نایب امیر المؤمنین

ادله ی اثبات ولایت فقیه

به دلیل معتبر شرعی، ولایت فقیه عادل در اموری نظیر قضا و امور حسبیه ثابت است. نقطه ی بحث انگیز آن است که آیا ولایت سیاسی هم برای فقیه عادل ثابت است؟ برای اثبات چنین ولایتی سه راه در پیش رو داریم: راه مشهور و متداول تمسک به روایات معصومین - علیهم السلام - است. راه دیگر اقامه ی دلیل عقلی است؛ همانطور که علمای شیعه در بحث امامت به دلیل عقلی نیز متوسل شده اند. راه سوم، اثبات ولایت از طریق حسبیه است. چون ولایت فقیه در امور حسبیه مورد پذیرش فقهای شیعه است.

(۱) اثبات از باب حسبه: اشاره کردیم که مراد از امور حسبیه اموری است که شارع مقدس در هیچ شرایطی راضی به افعال و ترک آن ها نیست و تحقق آن را خواهان است. مثل برگذاری حج تمتع، تشکیل و سازمان دهی ارتش و نیروهای مسلح برای حفظ جان و مال مسلمین و... در باب این که چه کسی عهده دار امور حسبیه است، دو نظر اصلی وجود دارد: اکثر فقهای شیعه بر آنند که فقیه جامع الشرایط بر این امور ولایت دارد و تصدی امور حسبیه یکی از مناصب فقیه عادل در کنار مناصب نظیر ولایت بر قضاست. و معمولاً اموری نظیر سرپرستی صغیر و مجنون و سفیه فاقد پدر یا جد را به عنوان نمونه هایی از امور حسبیه یاد می کنند، حال آن که برخی فقها به توسعه ی دامنه ی امور حسبیه اعتقاد دارند. از نظر آنان اگر به تعریف امور حسبیه دقت کنیم، شامل امور مربوط به حفظ نظام مسلمین و دفاع و صیانت از حدود و ثغور مسلمین نیز می شود. در این صورت، تصدی فقیه عادل در امور اجتماعی و سیاسی جامعه ی مسلمین را نیز می توان از موارد تصدی امور حسبیه دانست.

(۲) ادله ی روایی ولایت فقیه: روایات، مهمترین ادله بر ولایت عامه ی فقیه محسوب می شوند که از دیرباز مورد تمسک و استشهاد فقیهان بوده اند. برای نمونه مهم ترین روایت در این زمینه را به طور مختصر مورد تحلیل و بررسی قرار می دهیم:

توقیع^۱ امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - : این توقیع را شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین» نقل می کند. بر اساس این نقل اسحاق ابن یعقوب، نامه ای برای امام عصر - علیه السلام - می نویسد و از حکم مشکلاتی که برایش پیش آمده سؤال می کند. جواب نامه به خط مبارک امام زمان - علیه السلام - اینگونه مرقوم می شود: «و أما حوادث الواقعة فارجعوا فیها الی روات حدیثنا؛ فإنهم حجتی علیکم و أنا حجت الله علیهم»^۲. امام خمینی - رحمه الله - می گوید: «منظور از حوادث واقعه، پیشامد های اجتماعی و رفتاری هایی بوده که برای مردم و مسلمین روی می داده است. حضرت طبق سؤال او جواب فرموده اند که در حوادث و مشکلات به روات احادیث ما یعنی فقها مراجعه کنید»^۳. بخش دوم کلام حضرت «فإنهم حجتی علیکم و أنا حجت الله» نیز دلالت بر ولایت عامه ی فقیه دارد؛ زیرا امام عصر - سلام الله علیه - خود را حجت خدا بر مردم، و فقها را حجت خویش بر مردم معرفی کرده است. معنای حجت بودن ائمه تنها آن نیست که آنان مرجع در بیان احکام شرعی هستند، بلکه اقوال و رفتار و اعمال و سیره ی عملی آنان در همه ی امور، الگو و اسوه و مایه ی نجات است. مردم هم موظفند در همه ی امور و شؤون خویش - از معارف الهی و فهم احکام شرعی گرفته تا تدبیر امور مسلمین - به امامان معصوم به عنوان حجت خدا مراجعه کنند. در زمان غیبت هم که دسترسی به حجج الهی نیست، فقهای امت از ناحیه ی ائمه - علیهم السلام - به عنوان حجت آنان بر مردم، منصوب شده اند و مؤمنان وظیفه دارند در همه ی شؤون خویش به آنان مراجعه کنند.

۱. نامه های معصومین، به خصوص آن نامه هایی که از ناحیه ی مقدس امام زمان - علیه السلام - صدور یافته و یکی از نواب اربعه آن ها را ابلاغ کرده، در کتب حدیثی به نام «توقیع» مشهور است.

۲. کمال الدین، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۴۸۳

۳. کتاب ولایت فقیه، امام خمینی، ص ۶۹

فقها برای اثبات ولایت فقیه علاوه بر توفیق مذکور، از مشهوره ی اَبی خدیجه، مقبوله ی عمر بن حنظله، صحیحہ ی قداح و مرسله ی صدوق هم استفاده کرده اند که به دلیل رعایت اختصار از تبیین و توضیح این چهار روایت خودداری می کنیم.

۳) اثبات ولایت فقیه از راه عقلی: در این موضع دو برهان اقامه می کنیم که برهان اول، عقلی محض و برهان دوم، مرکب از عقل و شرع می باشد.

- برهان اول (قاعده ی لطف): از دیر باز علمای علم کلام در مباحث مختلف کلامی به این قاعده ی عقلی استناد می کرده اند. با این مضمون که: ارسال رسل، بعثت انبیاء و نصب اوصیای آنان یک لطف است از جانب خداوند متعال. چرا که در سعادت و کمال انسانها نقش اساسی دارد. این فیض را خدا بر خود واجب کرده و عدم فیض مساوی است با بخل خداوند [العیاذ بالله]. پس ارسال رسل و تعیین جانشینان او بر خدا واجب است. این برهان معروف حکما بر ضرورت نبوت عامه را می توان به گونه ای تقریر کرد که نتیجه ی آن نه تنها ضرورت نبوت، بلکه ضرورت امامت و ضرورت نصب فقیه عادل نیز باشد. مقدمات این برهان به قرار زیر است:

الف) انسان موجودی است اجتماعی و به طور طبیعی در هر اجتماع، تنازع و اختلاف رخ می نماید. از این رو جامعه ی بشری نیازمند نظم و انضباط است.

ب) نظم حیات اجتماعی بشر باید به گونه ای باشد که کمال و سعادت فردی و اجتماعی انسان ها را در پی داشته باشد.

ج) تنظیم حیات اجتماعی به گونه ای که هم عاری از هر گونه اختلافات و تنازعات ناروا، و هم تأمین کننده ی سعادت معنوی و نهایی آدمیان باشد، جز از راه وجود قوانین و مجری شایسته محقق نمی شود.

د) بشر به تنهایی و بدون دخالت الهی، قدرت تنظیم حیات اجتماعی مطلوب را ندارد.

و) برای اینکه قوانین و معارف الهی به طور کامل و بدون نقص و دخل تصرف به بشر برسد، باید آورنده و حافظ آن، معصوم و عاری از هرگونه خطا و اشتباه باشد.

ه) تبیین دین کامل و اجرای آن، نیازمند نصب وصی و امام معصوم است.

ی) در صورت فقدان نبی و امام معصوم، تأمین هدف فوق - یعنی حیات اجتماعی مطلوب و منطبق بر قوانین الهی - تنها از راه وجود رهبر وحی شناس و عامل به آن میسر می شود. به عبارت دیگر همان طور که پذیرفتیم ارسال رسل و بعثت انبیاء و نصب اوصیای آنان یک لطف است و در تحقق هدف خلقت و رسیدن به سعادت و کمال نقش اساسی دارد، باید این را هم به دیده ی قبول تلقی کنیم که واجب است لطف و فیض، در زمان غیبت معصوم - علیه السلام - هم ادامه یابد. چرا که عدم فیض الهی مساوی است با بخل - و تعالی الله عن ذالک - . پس به جرأت می توان گفت که در زمان غیبت ارسال رسل بر خدا واجب است و در صورت فقدان معصوم و جوب تعیین جانشینان از طرف خدا ساقط نمی شود. چون در زمان غیبت هم باید این فیض مطلق الهی وجود داشته باشد. یعنی بر خدا تعیین زعیم واجب است و این نصب در غیر ائمه و پیامبران علیهم السلام به صورت فردی امکان ندارد. بلکه به صورت عنوانی است؛ به عبارت دیگر به صورت وصفی است. یعنی در روایات، صفات این شخص آمده که شاید مصادیق متعددی هم داشته باشد اما مردم به وسیله اهل حَلْ، یعنی خبرگان حکومت شناس، مصادیق مختلف را تبدیل به مصداق واحد می کنند. اگر هم در بین فقها یکی خود به خود مقدم شد همان شخص ولی امر خواهد بود. زیرا تعدد موجب هرج و مرج است. امام -رحمه الله- می گوید: «ولایت فقیه از مسائلی است که تصور آن موجب تصدیقش خواهد شد». صاحب جواهر - رضی الله عنه - هم می گوید: «آن کس که در ولایت فقیه وسوسه کند، از طعم فقه چیزی نچشیده است و به مراد ائمه - علیهم السلام - دقت نکرده است».

- برهان دوم (استدلال مرحوم بروجردی - قدس سره الشریف-) : رهبر جامعه، عهده دار رفع نیازهایی است که حفظ نظام اجتماع متوقف بر آن ها است. دین اسلام، اجرای این نیاز ها را از والی و حاکم مسلمین خواسته است. در زمان صدر اسلام پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - شخصا به تدبیر و سیاست جامعه می پرداختند. در عصر حضرات معصومین - علیهم السلام - هم به دلیل پراکندگی شیعیان در سرزمین های مختلف افرادی از سوی امام همان زمان برای تدبیر این امور نصب می شدند تا این که امور شیعیان مختل نشود. با توجه به لزوم نصب ولی از طرف معصوم به ناچار فقیه عادل در زمان غیبت، برای احراز این منصب شایسته تر است.

انحصار ولایت به فقیه

تا این جا پذیرفتیم که باید حکومت اسلامی دارای حاکمی عادل باشد که بر امورات امت اسلام تدبیر کند. اما سؤال این است که چرا این ولایت تنها به فقها اختصاص دارد؟ مثلاً چه ایرادی دارد که یک کارشناس علوم سیاسی متدین یا شخصی در حد دکتری مدیریت که در تدین و ایمان او شک نیست، این ولایت و سرپرستی را به عهده بگیرد؟

پاسخ این پرسش در این نکته نهفته است که رسالت و وظیفه ی حکومت در جامعه ی اسلامی، تطبیق امور مختلف مسلمانان با شریعت است. بر خلاف حکومت های سکولار، که تنها به برقراری نظم و تأمین رفاه اجتماعی در چارچوب ارزش ها و اصول لیبرالی و یا در چارچوب های دیگر مکاتب بشری می اندیشند، هدف حکومت دینی تأمین این امور به هر شکل و هر قالب نیست. در جامعه ی اسلامی انحاء روابط و مناسبات اجتماعی باید متناسب با اصول و ارزش ها و موازین اسلامی سامان یابد. شؤون مختلف اقتصاد، معیشت، مدیریت و روابط حقوقی و فرهنگی، همگی باید با آهنگ دین موزون شوند. بنابراین لازم است رهبر جامعه در عین برخورداری از توانایی و لیاقت مدیریتی، از تبحر کافی در شناخت اسلام و موازین و مبانی آن برخوردار باشد. از این رو باید رهبر جامعه ی اسلامی فقیه باشد؛ و اسلام شناسی، از ارکان اصلی لازم برای تصدی ولایت سیاسی مسلمین است.

ویژگی ها و شرایط رهبری

در نظام سیاسی مطلوب اسلامی کسی که ولایت سیاسی را بر عهده گرفته است، باید از کمالات و فضایل فردی خاصی بهره مند باشد. در این

جا به اهم این صفات توجه می کنیم و به آیات و روایاتی که مستند شرعی لزوم وجود چنین صفاتی است، اشاره خواهیم کرد.

الف) فقاہت: شاخص ترین و مهمترین صفت حاکم و والی جامعه ی اسلامی، برخورداری وی از شناخت عمیق و عالمانه از اسلام و تعالیم عالی آن است. به سبب اهمیت وصف فقاہت در میان اوصاف دیگر، به آن توجه خاصی مبذول می شود و زعامت و ولایت جامعه به «ولایت فقیه» موسوم می شود. شرط فقاہت از ادله ی روایی به صراحت استفاده می شود. برای نمونه در روایت مقبوله ی عمر بن حنظله می خوانیم: «من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا...»^۱ یعنی هر که به احکام و حلال و حرام شناخت دارد اوست حاکم و ولی مردم. و چه کسی آگاه تر از فقیه به حلال و حرام الهی؟

ب) عدالت: فقها برای مراتب نازلتری از ولایت سیاسی و تدبیر امور اجتماعی، نظیر امامت جماعت یا قضاوت، عدالت را شرط دانسته اند. پس جای تعجب و انکار نیست که در امر خطیری نظیر امامت بر امت، که با مصالح و سعادت آحاد افراد گره خورده است، عدالت شرط مهم و اساسی باشد. آیات و روایات فراوانی وجود این شرط اساسی را ضروری دانسته و اهتمام بر آن کرده اند. در قرآن کریم آمده است که: «و

لا تركزوا الي الذين ظلموا فتمسكم النار و ما لكم من دون الله من اولياء ثم لا تنصرون»^۱. در این آیه ی شریفه، تکیه بر ظالمان و اطاعت از رهبر غیر عادل نهی شده است. امام مجتبی- علیه السلام- نیز در خطبه ای در حضور معاویه- علیه الهاویه- تأکید فرمودند: کسی که جور ورزد و از مسیر عدالت خارج شود، نمی تواند زعیم و خلیفه ی مسلمین باشد: «إنما الخلیفه من سار بکتاب الله و سنت نبیه و لیس الخلیفه من سار بالجور»^۲. از مجموع آیات و روایات، که تنها به نمونه هایی از آن ها اشاره شد، استفاده می شود که فاسق و جائز، فاقد ولایت شرعی بر امت است و ولایت غیر عادل از سنخ ولایت طاغوت است.

(ج) عقل، تدبیر، توانایی و امانت: اقتضای طبیعی سیمت سرپرستی و مدیریت، برخورداری از این ویژگی هاست و آحاد افراد، وجود چنین صفاتی را در مدیر جامعه لازم می دانند.

در آیات و روایات نیز بر لزوم وجود چنین خصوصاتی در کسانی که سرپرستی حتی برخی امور جزئی را عهده دار می شوند، تأکید شده است، چه رسد به رهبری و امامت جامعه:

«لا توتوا السفهاء أموالکم التي جعل الله لکم قیاما»^۳.

یوسف- علیه السلام- زمانی که از پادشاه مصر تقاضای سرپرستی خزانه ی مصر را می کند، بر دو ویژگی مدیریتی یعنی کاردانی و امانت داری تأکید می کند. این مطلب گواه آن است که مدیران جامعه باید برخوردار از این صفات باشند: «قال اجعلنی علی خزائن الأرض إنی حفیظ علیم»^۴.

خلاصه زعیم باید: فقیه جامع الشرایط باشد. یعنی: متخصص در علوم اسلامی و متعهد به عدالت و تقوا و لایق در مدیریت و تدبیر باشد.

اعلمیت در فقه

یکی از نکات بحث برانگیز در باب شروط رهبری و زعامت سیاسی، مسئله ی اعتبار اعلمیت است. آیا لازم است ولی فقیه، در استنباط احکام شرعی و برخورداری از قوه ی اجتهاد از دیگر فقها اعلم باشد؟ از ظاهر برخی روایات، صرف نظر از ضعف و قوت سند آن ها اعلمیت فهمیده می شود.

اما اولاً: با مراجعه به کلمات فقهایی شیعه مشخص می شود که در غیر افتاء و تقلید، اعلمیت شرط نیست. در کتاب عروه ی مرحوم سید کاظم طباطبایی- رحمه الله - آمده است که: «اما الولاية لا یعتبر فیها الأعلمیة»^۵. حضرات آیاتی که بر عروه حاشیه زده اند، این مسئله را تلقی به قبول کرده اند. بنابراین حضرات آیات حائری، نائینی، آقا ضیاء عراقی، کاشف الغطاء، سید ابو الحسن اصفهانی، بروجردی، سید احمد خوانساری، امام خمینی، میلانی، گلپایگانی، خوئی، حکیم و شاهرودی- رحمهم الله- اعلمیت فقهی را در حاکم شرع (ولی فقیه) معتبر نمی دانند.

ثانیاً: تدبیر امور جامعه افزون بر حکم شناسی(فقاہت)، نیازمند موضوع شناسی نیز هست. به تعبیر دیگر، صرف قدرت بر استنباط احکام جزئی و فروع فقهی برای اداره ی امور جامعه کفایت نمی کند. بنابر این اعلمیت مطرح در این دسته از روایات، ممکن است ناظر به توانایی و کاردانی همه جانبه و اعم از حکم شناسی و موضوع شناسی باشد.

۲. هود، ۱۱۳.

۳. مقاتل الطالبین، ابوالفرج اصفهانی، ص ۴۷.

۴. نساء، ۵.

۵. یوسف ۵۵.

۲. العروه الوثقی، مسئله ی ۶۸.

و ثالثاً: فقاہت و اجتهاد ابعاد مختلفی دارد. ممکن است فقیه‌ی در عبادات اعلم باشد و فقیه‌ی دیگر در باب معاملات و دیگری در اجتماعیات و سیاست (فقه الحکومه). تناسب حکم و موضوع اقتضا می‌کند که اگر بر شرط بودن علمیت اصرار داشته باشیم، علمیت در باب اجتماعیات و فقه الحکومه معیار گزینش رهبر و ولی سیاسی باشد. زیرا تبصر و علمیت در خصوص عبادات یا ابواب مربوط به تجارت، اولویتی در امر ولایت سیاسی نمی‌آورد. به عبارت دیگر: علمیت در حکومت، غیر از علمیت در فقاہت است. پس اگر دو شخص پیدا شوند که یکی علمیت در فقه دارد و دیگری علمیت در حکومت، عقلاً و شرعاً فقیه دوم مقدم است. زیرا حکومت را بهتر اداره می‌کند. در احوالات مرحوم آیت الله فشارکی - قدس سره الشریف - آمده است که: وقتی بزرگان برای قبول مرجعیت عامه به ایشان رجوع کردند، در جواب آنها فرمود: گر چه من اعلم در فقه هستم ولی ریاست شرعیه غیر از علم فقه، نیازمند مسائلی از قبیل وقوف بر مسائل سیاسی و ... می‌باشد.

و رابعاً: انتخابی بودن ولی فقیه از جانب مردم، با شرط دانستن علمیت، در تناقض آشکار است. چرا که اگر ما علمیت را شرط بدانیم، قاعدتاً ولایت روی یکی از فقها خود به خود و بدون مشارکت مردم متعین می‌شود و دیگر جایی برای این نمی‌ماند که بگوییم اساس و زیربنای حکومت مبتنی بر ولایت فقیه از آرای مردم سرچشمه می‌گیرد و ولایت حاکم شرع از ناحیه ی مردم تثبیت می‌شود. علاوه بر آن بر طبق مبنای انتخاب، اگر مردم یا خبرگان، غیر اعلم را انتخاب کردند، چه باید کرد در تزامن بین علمیت و انتخاب مردم؟

خلاصه: اهم شرایط ولی فقیه، فقاہت، عدالت و کفایت است. مراد از کفایت هم آشنایی کامل با قوانین مملکت و قدرت و توانایی اداره مملکت است. اما علمیت و اقدریت و عدلیت، اگر چه در مورد ولی فقیه خوب است ولی عقلاً شرط نیست. زیرا اینها دخالتی در حکومت ندارد. مثلاً برای یک عمل جراحی باید پیش یک پزشک اعلم و متخصص تر رفت ولی آیا برای اداره یک بیمارستان هم علمیت شرط است؟

قلمرو تبعیت از رهبری

محدوده ی تبعیت مردم از ولی فقیه چیست؟ و آیا مخالفت با او در برخی زمینه‌ها ممکن است؟ آیا می‌شود دیدگاه‌ها و جهت‌گیری‌های او را نپذیرفت؟ قبل از پاسخ به این سؤالات لازم است به دو مطلب مقدماتی توجه شود. نخست باید جایگاه رهبری در نظام سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه روشن شود و پس از آن، گونه‌های مخالفت و عدم تبعیت بررسی شود.

الف) جایگاه رهبری در نظام ولایی: خداوند در قرآن کریم خود را به عنوان ولی منحصر و حاکم بلا منازع و یگانه معرفی می‌کند. او بر انسان ولایت حقیقی دارد و حق قانون‌گذاری و امر و نهی از آن اوست:

«فالله هو الولی»، «إن الحکم الا لله»، «ما لکم من دون الله ولی»، «إنما ولیکم الله»؛ و «ألا له الخلق و الأمر». پس اصل اولیه این است که جز خدا کسی بر انسان ولایت نداشته باشد. حال اگر صاحب حقیقی ولایت، فرد یا افرادی را ولایت بخشید و حق اطاعت از آنان را بر انسان‌ها واجب کرد، اعمال ولایت این منصوبان نیز، معتبر و مشروع خواهد بود. بنابر ادله ی قرآنی و روایی، خداوند برای معصومان - علیهم السلام - جعل ولایت کرده است. و بنا بر ادله ی ولایت انتصابی فقیه، فقیهان عادل از طرف ائمه اطهار - علیهم السلام - به ولایت منصوب شده‌اند. از این رو، در عصر غیبت، حکم و امر و نهی ایشان باید مورد اعتنا و اطاعت قرار گیرد. بدین ترتیب ولی فقیه

۱. شوری، ۹

۲. انعام، ۵۷

۳. بقره، ۱۰۷

۴. مائده، ۵۵

۵. اعراف، ۵۴

فرع ولایت پیامبر و اهلیت - علیهم السلام - است و ولایت پیامبر و ائمه - صلوات الله علیهم اجمعین - نیز نشأت گرفته از ولایت و حاکمیت خدای متعال است.

نتیجه ی نصوص و ادله ی ولایت فقیه آن است که فقیه عادل، از حق حکومت کردن بر خوردار است، و به سبب ولایت سیاسی و منصوب بودن از ناحیه ی معصومان، حق امر و نهی و وضع قوانین در حریم عمومی و اجتماعی جامعه ی مسلمین را دارد و اطاعت از او امر و فرامین وی واجب و لازم است.

بر اساس ولایت انتصابی فقیه، مشروعیت سایر نهاد های موجود در حکومت نیز، مستند به حکم ولی فقیه است. زیرا اگر تنفیذ ولی فقیه نباشد، همه ی نهاد های درون حاکمیت دچار بحران مشروعیت می شود. با توجه به آیه ی کریمه ی «أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»^۱ هیچ فرد و گروهی حق امر و نهی و قانونگذاری ندارد، مگر آن که ولایت و اختیار او بر این امور ثابت شده باشد. پس صرف این که اشخاصی بر اثر رأی مردم به مجلس راه یابند، مجوز شرعی وضع قانون و اعمال محدودیت و امر و نهی را پیدا نمی کنند و رأی دهندگان و غیر رأی دهندگان الزام شرعی به اعتنا و تبعیت از فرمان ها و مصوبات آنان را ندارند. زیرا رأی مردم، آن فرد وکیل را صاحب منصب ولایت شرعی در امر حکمرانی نمی کند، مگر آن که حق قانونگذاری و امر و نهی از ناحیه ی کسی که صاحب ولایت شرعی است به آنان تفویض شود.

این بحث در همه ی ارکان قدرت و کل قوای سیاسی اعم از مقننه، مجریه، قضائیه و نیروهای مسلح ساری و جاری است. به همین جهت در روایات ما، حکومت و ولایت کسانی که شرایط زعامت و زمامداری جامعه ی اسلامی را نداشته اند، به ولایت جور و طاغوت تعبیر شده است و کار گزاران و عمال آنان عوامل ظلمه و طاغوت معرفی شده اند.

ب) اقسام مخالفت: مخالفت بر دو قسم است. یک نوع از مخالفت، این است که قوانین و مصوبات فرمان های حکومتی عملاً زیر پا گذاشته شود. که این قسم، "مخالفت عملی" نام دارد. نوع دوم مخالفت، "مخالفت نظری" است که در آن، کسی به برخی قوانین و تصمیمات یک حکومت اعتراض دارد و آن ها را نادرست می داند، اما با آن ها مخالفتی در عمل ندارد. این نوع مخالفت از سنخ اعتقاد و پذیرش و رأی و نظر است.

پس از ذکر این دو نکته ی مقدماتی و روشن شدن جایگاه رفیع رهبری و ولایت، باید این نکته را بررسی کرد که در چه زمینه هایی اطاعت و تبعیت از رهبری لازم است و در چه مواردی می توان با ولی فقیه همراهی نکرد و مخالفت نمود؟

اگر ولی فقیه مبادرت به صدور حکم و تصمیم گیری نهایی نکرده باشد، باب بحث و بررسی، نقد کارشناسانه و اعلام نظر مخالف در آن موضوع کاملاً باز است. و اطلاع از دیدگاه و نظر ولی فقیه سد راه بحث و نظر و تحقیق نمی شود. اما زمانی که ولی فقیه و رهبر جامعه ی اسلامی، در موضوعی به تشخیص نهایی رسید و حکمی صادر کرد، تبعیت از حکم او بر همه لازم است و دیگر کسی حق ندارد به بهانه ی اختلاف نظر، با او در موضوع شناسی، به مخالفت عملی با حکم الزامی او برخیزد و عصیان مدنی را پیشه سازد.

مستند فقهی لزوم اطاعت از احکام و الزامات ولی فقیه، برخی روایات، نظیر مقبوله ی عمر بن حنظله است؛ که در آن مخالفت با حکم حاکم در حد سبک شمردن امر الهی، مخالفت با اهلیت - علیهم السلام - و روی گردانی از خداوند متعال شمرده شده است: «فإذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فإنما استخف بحکم الله و علینا الرد، و الراد علینا الراد علی الله»^۲. یعنی هر آنکه بعد از حکم دادن ولی فقیه کلامش

را نپذیرد و با او مخالفت کند، حکم خدا را سبک شمرده است و ما [اهلیت پیامبر] را رد کرده است و هر که ما را رد کند خدا را رد کرده است.

لازم به یاد آوری است که قلمرو تبعیت از رهبری، محدود به احکام ولایبی و حکومتی اوست. اگر ولی فقیه در موردی حکم و الزام نداشته باشد، بلکه صرفاً چیزی را ترجیح دهد یا دیدگاه خویش را به عنوان پیشنهاد و توصیه غیر الزامی مطرح کرده باشد، اطاعت از آن واجب شرعی نیست. اطاعت از حکم حکومتی ولی فقیه، اختصاص به مقلدان وی ندارد، بلکه بر هر مسلمان مکلف، حتی مجتهدان صاحب فتوا، لازم است.

تأکید اسلام بر نفوذ حکم رهبر جامعه ی اسلامی و عدم جواز مخالفت عملی با آن، از آنرو است که حاکم جامعه، محور عزت و اقتدار امت اسلامی است. به همین جهت است که مؤمنان بر حفظ حرمت امام و حاکم عادل دعوت شده اند. امام رضا -علیه السلام- فرموده اند: «خداوند فرار از جبهه را از این رو حرام کرد که این کار باعث سستی دین و استخفاف پیامبران و امامان عادل می شود و موجب ترک یاری آن ها در برابر دشمنان می گردد و این کار جرأت دشمن را بر مسلمانان افزونی می بخشد»^۱.

حکم حکومتی و مصلحت

گذشت که فقیه عادل، صاحب ولایت عامه است و حکم حکومتی او را نه تنها مقلدان وی، بلکه دیگر فقها و مقلدان آن ها نیز باید تبعیت کنند. در این جا پرسش های متعددی مطرح می شود: «مراد از حکم حکومتی چیست؟»، «حکم حکومتی چه تفاوتی با فتوای مجتهدان دارد؟»، «حکم حکومتی بر چه مبنایی صادر می شود؟» و... . برای پاسخ گویی به این سؤالات لازم است نخست اقسام حکم بررسی شود تا تفاوت حکم حاکم شرع با فتوا روشن شود.

۱) حکم شرعی: معروف ترین و رایج ترین نوع حکم، حکم شرعی است. مراد از حکم شرعی آن است که شارع مقدس مسئله ای را وضع و جعل می کند. تکالیف الهی مانند نماز و روزه، از مصادیق بارز حکم شرعی هستند. رساله ی عملیه و توضیح المسائل مجتهدین همان حکم شرعیه ای است که فقیه با استناد به کتاب خدا و روایات در قالب فتوا بیان می کند.

۲) حکم قاضی: قاضی پس از دادرسی در باب منازعات و خصومات، به صدور حکم می پردازد. حکم قاضی از سنخ فتوا نیست لذا گفته نمی شود فتوای قاضی، بلکه گفته می شود حکم قاضی. پس حکم قاضی عبارت است از انشای شخص قاضی و اما حکم مجتهد عبارت است از اعلان انشای شارع (خداوند).

۳) حکم حکومتی: تاکنون شناختیم که فقیه می تواند علاوه بر فتوا دادن در سیمت قاضی انشای حکم کند. پرسش آن است که آیا انشاء حکم فقیه عادل، محدود و منحصر به مورد نزاع و مخاصمه است؟ مسلماً اینطور نیست. از دیرباز فقهای شیعه تصریح کرده اند که اقامه ی حدود الهی از شؤون فقیه جامع الشرایط است و اقامه ی حدود نیازمند حکم حاکم شرع است. مورد اقامه ی حدود از باب منازعات نیست تا از مقوله ی قضا تلقی شود. مرحوم صاحب جواهر - رضوان الله تعالی علیه - در ذیل روایت مقبوله ی عمر بن حنظله محدوده ی صدور حکم و انشای فقیه عادل را منحصر به قضا ندانسته و مطلق و اعم می داند.^۲

۲. وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۸۷

۱. جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۱۰۰

حکم قاضی و حکم حکومتی در این جهت مشترک هستند که هر دو انشای فقیه هستند و از سنخ اعلان و کشف انشای شارع نیستند. اما نقطه افتراق این دو آن است که حکم قاضی محدود به مورد وجود نزاع و خصومت است و برای حل نزاع صادر می شود، حال آن که حکم حکومتی محدود به موارد وجود نزاع و خصومت نیست. بلکه چیزی عام تر و وسیع تر از نزاعات را در بر می گیرد. مبنای صدور احکام حکومتی، رعایت مصلحت مسلمین و نظام اسلامی است. مرحوم امام خمینی - رحمه الله - در این باره می گوید: «فقیه عادل، تمام اختیارات سیاسی و حکومتی پیامبر و ائمه - علیهم السلام - را دارد و فرق گذاشتن بین فقیه عادل و معصومین معقول نیست... اطاعت او هم واجب است»^۱.

ولایت مطلقه

آیا ولایت فقیه مطلقه است؟ و معنای مطلقه بودن یعنی چیست؟

در قرآن شریف آمده: اوامر و نواهی پیامبر از جمله امر حکومت را همگان باید قبول کنند؛ حتی اگر به ضرر آنان باشد. این اولویت ناظر به مسائل عمومی و اجتماعی مؤمنین است و حتی امور شخصی از قبیل مال و خانه را هم دربر می گیرد. هیچ دلیلی بر مقید کردن آیه ی ۶ و ۳۶ احزاب وجود ندارد:

«النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا»^۲
 «وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا»^۳

در تفسیر المیزان آمده: این اولویت، مطلقه و در تمام امور دین و دنیای انسان ها جاری است. چون پیامبر نماینده خداست و جز خیر و صلاح چیزی در نظر نمی گیرد.

مسئله اولویت پس از نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - به ائمه تعلق می گیرد و در عصر غیبت هم این امر به ولی فقیه اختصاص داده شده است. امام صادق - علیه السلام - فرمودند: رد کننده فقیه، رد کننده ماست و رد کننده ما رد کننده خداست و این عمل در حد شرک به خداست پس این اطلاق در ولی فقیه هم جاری است.

سؤال: اگر ولایت فقیه انتصابی باشد مورد این انتصاب، به همه ی فقهاست و انتخاب خبرگان موجب عدم ولایت فقهای دیگر نمی شود. در این صورت با تعدد فقها در یک زمان و اختلاف در نحوه درک یک مطلب چه غوغائی به پا می شود و چه بلایی سر اسلام می آید؟
 جواب: اولاً امامت و ولایت برای یکی از فقها ثابت می شود و بقیه حکم معاونت را دارند چرا که تعدد موجب هرج و مرج است. ثانیاً: «أدُلُّ الدَّلِيلِ عَلَي شَيْءٍ وَقُوعُهُ». یعنی بهترین دلیل بر یک امر وقوع خارجی آن امر است. آیا اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه که طبق نظر امام راحل است تا کنون موجب هرج و مرج شده است؟

حاصل: با توجه به مفاد دو آیه ی مذکور، ولایت مطلقه یعنی اولویت بر مؤمنین در زمان غیبت کبری. و هرگز خداوند برای شخص غیر معصوم چنین ولایتی را قرار نمی دهد. و بوی استبداد و دیکتاتوری را هم نمی دهد. ولایت مطلقه فقیه، یعنی در سه منصب: فتوا، قضا و حکومت دارای ولایت است. پس قوه مقننه، اجرائیه و قضائیه در زیر اشراف آن شخص است و بدون تنفیذ او مشروعیت ندارد. ولایت مطلقه

۱. کتاب البیع، امام خمینی، ج ۲، ص ۴۶۷
 ۲. احزاب، ۶
 ۳. احزاب، ۳۶

فقیه یعنی: به دلالت عقلی و شرعی احدی حق دخالت و تصرف در شؤون اجتماعی را ندارد مگر خدا، یا منصوب از طرف خدا. به همین علت ولی فقیه بر قوه قضائیه و مجریه به طور مستقیم و بر قوه مقننه از طریق شورای نگهبان که توسط خود مقام رهبری تعیین می شود نظارت دارد. ولایت فقیه یعنی همان که امام - رحمه الله - فرمودند: «حکومتی که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - است. یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام فرعیات حتی نماز و روزه و... او می تواند از هر امری که جریان آن مخالف اسلام است جلوگیری کند چه امر عبادی باشد و چه غیر عبادی». به تعبیر دیگر: اگر فرضاً اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعیه است، باید عرض کنم حکومت الهیه و ولایت مطلقه نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - بی معناست.

نظارت بر ولی فقیه

تفاوت اساسی فقیه و امام معصوم در این است که فقیه مصون از خطا و اشتباه نیست. همه می دانیم که یکی از امتیازات ائمه، عصمت الهیه است. این امتیاز در هیچ فقیهی موجود نیست. لذا برای جبران این نقیصه، در ولی فقیه عدالت و تقوی شرط شده تا او را از خطاهای عمدی و حب به ردائل باز دارد. و پر واضح است که اگر بر اثر بی تقوایی از مقام عدالت ساقط شود، خود به خود از مقام زعامت و مرجعیت عزل می شود. دقیقاً مثل فقیهی که بر اثر عروض جنون یا فراموشی از قدرت تدبیر بیفتد.

آنچه گفته شد اصطلاحاً "نظارت درونی" نام دارد. و این یکی از پایه های کنترل ولی فقیه است. پایه دیگر، "نظارت بیرونی" است که در محدوده اصل صد و یازده قانون اساسی آمده است و در کشور ما به عهده مجلس خبرگان است. مجلس خبرگان برای روز مبادای کشور پیش بینی شده است، مثل ارتش که با همه تشکیلاتش برای روز مبادای دفاع پیش بینی شده است.

اما این نظارت بدان معنا نیست که خبرگان پس از انتخاب رهبر می تواند در مورد زمان یا مکان یا مسئولیتهای وی محدودیت قائل شود. چون ولایت ایشان، استمرار ولایت نامه الهیه است. خبرگان تنها وظیفه اش کشف و تشخیص مصداق است نه انشاء یا جعل یا اعطای مقام وی. همان گونه که اگر مصداقی دارای هیچ رقیب و عدیلی نیست، ولایت وی در جامعه تعین یابد، در این صورت خبرگان همین مسؤلیت را هم نخواهد داشت و سالبه ی به انتفاع موضوع است. پس خبرگان هیچ محدودیتی برای ولی فقیه نمی تواند قائل باشد. به چند علت محدودیت رهبری توسط خبرگان به خلاف شرع است. اولاً: این خبرگان نیست که جعل یا اعطای مقام ولایت را کرده تا بتواند محدودیتی هم قائل شود. بلکه حکومت او ناشی از حکم شارع مقدس و نصب اوست. ثانیاً: سبب حقوقی که خداوند به اشخاص اعطا کرده جایز نیست؛ نظیر سلب ارث از وارث. پس حرف کسانی که می گویند: "محدود کردن ولی فقیه، مردمی بودن نظام را تایید می کند" باطل است. و نتیجه کلام آنان هم که می گویند: "اگر کسی دیگر اعلام شد باید ولی فقیه عوض شود" هم صحیح نیست. بله اگر ولی فقیه از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا معلوم شود از اول فاقد شرایط بوده خود به خود از مقام خود بر کنار می شود.^۱ و تشخیص این امر بر عهده مجلس خبرگان است.^۲ بنا بر این مراقبت از استمرار اوصاف و شرایط ولی فقیه به عهده خبرگان است. مسؤلیت سنگین خبرگان در کشف مصداق ولی فقیه، اختصاص به مقام حدوث ندارد بلکه در مقام بقاء نیز وجود دارد.

رابطه ی ولی فقیه با قانون اساسی

آیا ولی فقیه حاکم بر قانون اساسی و فوق این قانون است؟ و در این صورت قانون اساسی خدشه دار نمی شود؟

۱. قانون اساسی، اصل ۵ و ۱۰۹

۲. قانون اساسی اصل ۱۰۸

ولی فقیه حاکم بر قانون اساسی است. و در حقیقت قانون اساسی با تنفیذ رهبری قابل اجراست. در اصل ۱۷۷ هم آمده که قانون اساسی پس از تأیید و امضای رهبری قابلیت ارائه به مردم و همه پرسى را دارد. پس رهبری ما فوق قانون اساسی است. قانون اساسی محدود کننده حوزه اختیارات ولی فقیه نیست چرا که قوانین به صورت موقت وضع شده اند و با تغییر شرایط مختلف، عوض می شوند و دائماً مورد اصلاح و اکمالند. از این جهت ممکن است در همه حال کارآمد نباشد و ابطال پذیري هم در آن باشد.

به مسئله حاکمیت ولی فقیه بر قانون اساسی از دو بعد می توان نگاه کرد: ۱- مشروعیت: یعنی حاکمیت ولایت فقیه در صورتی مشروع است که ولی فقیه حاکم بر قانون باشد. ۲- کار آمدی: یعنی روشهای حکومتی را قانون تعیین می کنند و در این صورت قانون برای همگان لازم الاجراست. حتی رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است.^۱ ولی این به معنای بسته بودن دست ولی فقیه برای حل معضلات نیست. چون قانون ارزش و موضوعیت بالذات ندارد بلکه قوانین در خدمت ارزشهاست. اصلاً گاهی ولی فقیه باید برای رفع برخی مشکلات چارچوب قانون را ترك گفته و در قالب "حکم حکومتی" مشکلات جامعه را حل و فصل کند. به عبارت دیگر، قانون اساسی شرع را تفسیر نمی کند بلکه شرع، مفسر قانون اساسی است. پس فقه بر قانون حاکم است. چون فقه، حکم و قانون الهی است و این از عظمت قانون اساسی نمی کاهد. شبهه نشود که این همه عظمت دادن به شخص غیر معصوم غلو است و با دیکتاتوری هیچ تفاوتی ندارد. چرا که ولایت مطلقه فقیه، یعنی ولایت مطلقه فقه بر مردم؛ نه ولایت و سروری فلان شخص، تا بشود دیکتاتوری.

ارتباط ولی فقیه با مردم

دلالت عقل و شرع بر این است که تمام افراد جامعه به ویژه مجتهدین و ... باید به ولی فقیه مساعدت کنند. بسیاری از خطابات قرآن کریم هم که سیاسی اجتماعی است خطاب به همه افراد است نه فقط شخص حاکم. برای نمونه در آیه ی «السارق و السارقه فاقطعو ایدیهما»^۲ کلمه ی «فاقطعوا» به صیغه ی جمع آمده. یعنی اقامه ی حد دزد فقط بر عهده ی حاکم شرع به تنهایی نیست و گر نه از لفظ «فاقطع» به شکل مفرد استفاده می کرد. همچنین دلالت عقل و شرع بر این است که ولی فقیه نیز باید از فکر و رأی و کمک و تخصص دیگران هم بهره برداری کند. البته نتیجه مشورت هم نباید در عرض احکام شرعی الهیه باشد. و این مشورت و رأی اکثریت با همان قید، در حریم اموری است که دین تکلیف آن را روشن نکرده. چون در برخی چیزها باید مکلفین تابع باشند.

انتقاد رهبری

انتقاد موجب شکوفایی عقل است و جلوگیری از اشتباهات. لیکن باید توجه داشت که: اولاً: انتقاد غیر از انتقام و عقده سیاسی است. انتقاد باید به صورت مخفیانه و خارج از آشوب صورت گیرد نه اینکه در جراید و رسانه های عمومی و ... مطرح شود. ثانیاً اگر هر که هر چه اراده کند، به هر شکل بیان کند و بعد هم استناد به "النصیحه للامه المسلمین" بدهد غیر منطقی است.

وظیفه ی مردم

مردم و مراجع تقلید هم در قبال این مسئولیت سنگینی که بر دوش ولی فقیه نهاده شده وظایفی دارند که به برخی از آن ها اشاره می کنیم.

(۱) مساعدت و یاری رهبری

(۲) تحکیم پایه های ولایت

۱. قانون اساسی، اصل ۱۰۷

۲. مائده، ۳۸

۳) اجرای مو به موی دستورات رهبری

۴) اطاعت مطلق از ایشان

۵) گوش دادن سخنرانی رهبری و پیروی از موضع گیری های ایشان در موقعیت های مختلف

چند شبهه

* شبهه ی (۱) اسلام در همه جا سخن از تساوی حقوق زن و مرد می زند. پس چه ایرادی دارد که زنان هم در صورت احراز شرایط، مقام ولایت فقیه را تصدی کنند؟

جواب: اولاً خداوند بین ۱۲۴ هزار پیامبر و اوصیاء و ائمه - علیهم السلام-، یکی را هم زن قرار نداده. با این که زنان شایسته ای همچون آسیه و خدیجه و مریم و فاطمه -سلام الله علیهم اجمعین- وجود داشتند. ثانیاً: اصحاب امامیه در تولی امر قضاوت که یکی از شؤونات ولایت فقیه است ذکریت و مرد بودن را شرط کرده اند. ثالثاً: اگر قضاوت بر عهده زن نباشد در طریق اولی، ولایت نمی تواند بر عهده زن باشد.

نکته: عدم شایستگی زنان در منصب ولی فقیه به هیچ وجه به معنای آن نیست که زن در عنصر انسانیت ناقص است. بلکه موقعیت های تکوینی ویژه مردان و زنان باعث می شود احکام فرعی الهیه آنها با یکدیگر متفاوت باشد. و این امر ریشه در مفاسد و مصالح دارد.

* شبهه ی (۲) با توجه به اهمیت و حساسیت مقام رهبری دینی آیا بهتر نیست ولایت به صورت شورایی اداره شود؟

جواب: خیر اولاً در نبوت و ولایت، پروردگار عالم هیچ زمان شورایی رهبری و نبوت نصب ننموده است. چنان که در زمان امیر المؤمنین، امام حسن و امام حسین - علیهم السلام- هم وجود داشتند ولی رهبری به عهده ی یکی بود. ثانیاً: رهبری شورایی موجب تشتت و اضطراب است. در حدیثی از امیرالمؤمنین داریم: «الشَّرْكَهُ فِي الْمُلْكِ تُؤَدِّي إِلَى الْإِضْطِرَابِ وَ الشَّرْكَهُ فِي الرَّأْيِ تُؤَدِّي إِلَى الصَّوَابِ وَ قَالَ شَارِكُوا الَّذِي قَدْ أَقْبَلَ عَلَيْهِ الرِّزْقُ فَإِنَّهُ أَجْدَرُ بِالْحِطِّ وَ أَخْلَقُ بِالْعِنَى». ۱. بالاخره باید یکی حرف آخر را بزند. البته برای عدم جواز شورایی رهبری می توان به آیه ی «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» ۲ هم تمسک جست. یعنی همانطور که اگر در آسمان و زمین دو خدا باشد موجب فساد می شود، در مسئله ی رهبری هم شورایی رهبری به دلیل ایجاد فساد مردود و باطل است.

* شبهه ی (۳) شورایی نگرهبان همانطور که از اسمش پیداست، پاسدار احکام اسلام و قانون اساسی است. از دیگر وظایف او تفسیر قانون اساسی و نظارت بر کلیه ی انتخابات است. در امر انتخابات و همه پرسه لیاقت سنجی منتخبین بر عهده ی شورایی نگرهبان است. چون وظایف شورایی نگرهبان از نوع تصرف و دخالت در شؤون اجتماعی است. اولاً: باید افرادش دارای شرایط علمی و عملی خبروی باشند. ثانیاً: از سوی ولی فقیه تعیین شوند. اما سؤال این است که آیا مردمی بودن حکومت، با دخالت های شورایی نگرهبان کمرنگ نمی شود؟ و آیا با نظارت استصوابی، مردم دلسرد نمی شوند؟ پس لازم است نظارت استصوابی به طور کلی لغو شود.

جواب: اولاً: استصوابی بودن نظارت بر انتخابات، امری است قانونی و اگر کسی مبانی شرعی را نمی پسندد حق زیر سؤال بردن قانون را ندارد. ثانیاً: اگر نظارت بر انتخابات استصوابی نباشد لاجرم "استطلاعی" است. ثالثاً: مدعیان و طرفداران حذف نظارت استصوابی، برای جایگزین شورایی نگرهبان در امر تعیین صلاحیت نمایندگان چه شخص یا نهادی را معرفی می کنند. مثلاً: اگر قوه مجریه و یا وزارت کشور جایگزین شود اشکال این است که نه تنها در قانون اساسی چنین چیزی وجود ندارد، بلکه بر اساس اصل ۵۷ قانون اساسی، قوای سه گانه مستقل از

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۴۵۳

۲. انبیاء، ۲۲

همدیگرند. مثلا: تعیین صلاحیت داوطلبان نمایندگی مجلس توسط قوه مجریه موجب تسلط قوه مجریه بر مقننه است. رابعا: مسئولیت شورای نگهبان از حد نظارت بالاتر است و در حد اجراست که در این صورت تقسیم استصوابی و استطلاعی بی معناست. مثلا: در مورد خبرگان، تطبیق مصادیق به کلیات است یعنی احراز شرایط برای تک تک افراد.

* شبهه ی ۴) مجلس خبرگان برای تعیین رهبری است، شورای نگهبان توسط رهبر تعیین می شود، خبرگان هم توسط شورای نگهبان تأیید می شود که این همان دور باطل منطق است. چون فاقد شیء معطی آن نمی تواند باشد.

جواب: اولاً: دور هیچ گاه وجود خارجی نمی یابد چون دور واقعیت ندارد امر دوری محال است. در حقیقت دور شکلی است نه محتوایی. شورای نگهبان سالهاست بر خبرگان دخالت دارد و این امر خارجیت هم یافته است. ثانياً: شورای نگهبان توسط رهبری تعیین می شوند، برای یک سلسله مسئولیت های مهم که در قانون اساسی آمده. از جمله مسئولیت های شورای نگهبان که توسط مجلس خبرگان بر عهده آنها گذاشته شده است نظارت بر امر انتخابات است. پس مجلس خبرگان در صورت لزوم، رهبر دیگری تعیین می کند. کجای این دور است؟

خاتمه

به امید عزت روز افزون اسلام و مسلمین در سایه سار الطاف الهی و پیروی از رهنمود های مقام معظم رهبری - حفظه الله - پیش به سوی حکومت جهانی منجی عالم بشریت امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - انشاء الله. تا کور شود هر آنکه نتواند دید..... .

معرفی چند کتاب مفید در بحث ولایت فقیه

- کتاب ولایت فقیه، امام خمینی
- مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین، علیرضا شجاعی زند
- دین و دولت در اندیشه ی اسلامی، محمد سروش
- حکومت دینی، احمد واعظی

اهم منابع

- ✓ حکومت اسلامی درسنامه ی اندیشه ی سیاسی اسلام، احمد واعظی، نشر مرکز مدیریت حوزه ی علمیه
- ✓ پرسش و پاسخ های دانشجویی، آیت الله مظاهری، حوزه ی علمیه ی اصفهان
- ✓ کتاب ۸۲ پرسش، شهید دستغیب، دفتر انتشارات اسلامی

پایان